

■ **احمد رضا صدری**

روزهایی که بر سامی گذرد، تداعی گر سالاروز حمله متفقین به ایران در شهریور ماه ۱۳۲۰ است که بخشی از آن در آذربایجان انجام گرفت. در گفت‌وشنودی که پیش رو داریند، سرتیب سیروس لطفی – که فرزند یکی از شهدای این حمله است– خاطرات و تحلیل‌های خویش از این رویداد را بیان داشته است. امید آنکه مقبول افتد. ■■■

ابتدا برای مخاطباتی که آشنایی کاملی با جغرافیای ندارند، مختصری از خودتان بگویید.

بنده سرتیب بازنشسته سیروس لطفی، فرمانده سابق لشکر زرهی قزوین در دفاع مقدس هستم. در سال ۱۳۰۸ یعنی شش سال پیش از حمله ارتش سرخ شوروی به ایران، در تبریز به دنیا آمدم. پس از پیروزی انقلاب و به هنگام شروع غائله کردستان، در آزادسازی شهر یانه حضور داشتم. پس از شروع جنگ به دستور سرلشکر شهید فلاخی، فرماندهی لشکر ۱۶ زرهی قزوین به عهده اینجانب قرار گرفت. در عملیات‌های آزادسازی شهرهای سنجان، هویزه و سرزمین‌های غرب دزفول هم شرکت داشتم.

با توجه به اینکه پدر حضرت تعالی در حمله قوای شوروی در جنگ جهانی دوم به آذربایجان به شهادت رسید، از نحوه شهادت ایشان چه خاطراتی دارید؟

من در آن دوره یعنی سوم شهریور سال ۱۳۲۰ دوازده سال داشتم که ارتش شوروی از زمین و هوا به آذربایجان حمله کرد. پدرم مدبر کل راه‌ان آذربایجان بود و خانه سازمانی ما و اداره پدرم، در کنار ایستگاه راه‌آهن بود. آنچه یادم می‌آید صدای هواپیماهای روسی است که ایستگاه راه‌آهن و مناطق زیادی از تبریز را بمباران کردند و هرج و مرج عجیبی در شهر به راه افتاد و برادر بزرگ‌ترم گم شد. پدرم که شرایط را برای ماندن خانواده مناسب نمی‌دید، تصمیم گرفت ما را با گنگا (واگن آسیبی) به شهر بفرستد. ما هر کدام یک دست رختخواب و وسایل ضروری را برداشتیم و به تبریز و منزل عمومی رفتیم. عموم از افراد سرشناس تبریز بود و عمارت بزرگی داشت با خدمتکارهایی که شبانه‌روز سرویس می‌دادند. بیرونی این عمارت دو طبقه و اندرونی آن مثل حیاط خلوت بود. وضع مالی عمومی به‌قدری خوب بود که در دوره‌ای که کسی حتی اسم بیلبارد را هم نشنیده بود، ایشان در خانه‌اش میز بیلبارد داشت. در هر حال ما به خانه عمومی در تبریز رفتیم و پدرم در محل کارش ماند. ماسدم باردار بود و برسرادر بزرگ‌ترم هم گم شده بود. وضعیت سختی بود. بالاخره با جست‌وجوهای زیاد برادرم را پیدا کردیم و او را پیش خودمان آوردیم. خواهر کوچکم پس از شهادت پدرم به دنیا آمد. مادرم به خاطر غم از دست دادن شوهر جانان، زایمان بسیار سختی داشت.

از جفگونگی شهادت پدرتان بر ایمان بگویید. این اتفاق چگونه روی داد؟

پدرم وقتی ما را به خانه برادرش در تبریز فرستاد، خود در دفتر کارش در ایستگاه راه‌آهن ماند تا به وضعیت ایستگاه – که در اثر بمباران هوایی خسارت‌های زیادی دیده بود– رسیدگی کند. زیرا تگام امسال و داریی و ساختمان آنجا در اختیار او بود. پدرم همیشه دسته کلدیش را از کمربندش آویزان می‌کرد. دو هفته‌ای از استقرار نیروهای شوروی در تبریز گذشته بود. عده‌ای از سربازهای روسی هم در ایستگاه راه‌آهن و دفتر کار پدرم مستقر شده بودند. یک بار هنگامی که پدرم می‌خواست دسته کلدیش را از کمرش بردارد و در کمد پرونده‌ها را باز کند، یک استوار روس به تصور اینکه او می‌خواست دست به اسلحه ببرد، پدرم را به تگبار ستو او را به‌شدت زخمی کرد. پدرم را به بیمارستان شوروی – که روس‌ها سه سال قبل از حمله به آذربایجان در تبریز ساخته بودند– بردند. اما در مان‌ها جواب نداد و پدرم پس از سه روز در ۲۰ شهریور سال ۱۳۲۰ در بیمارستان به شهادت رسید. پیکر پدرم را در قبرستان امامیه تبریز در کنار آرامگاه دکتر نجوانی، پزشکی بیمارستان راه‌آهن به خاک سپردند. من آن روزها کودک بودم و چندان عمق فاجعه جنگ و از دست رفتن پدر را درک نمی‌کردم.

هدف روس‌ها از بمباران آذربایجان چه بود؟
آن‌ها قصد داشتند حکومت ایران را به کلی فلج و ساقط کنند و مهم‌ترین دروازه ورودشان به کشور، شهر تبریز درند. ارتش ایران کاملاً قایم رایاخته بود و تنها کاری که توانست بکند، تخریب پل جنوب شهر میانه بود تا به این ترتیب جلوی حرکت قوای روس به طرف تهران را بگیرد. **اما در بعضی از اسناد آمده است که فرقه دموکرات برای جلوگیری از ورود ارتش ایران به آذربایجان، این پل را خراب کرد؟**

هواداران فرقه دموکرات اصلاً به میانه نرسیدند. این پل را افراد ارتش ایران – که در منطقه مستقر بودند – خراب کردند. از مرکز به آنها دستور داده شده بود که این کار را بکنند و یگان مهندسی ارتش این کار را انجام داد. این نوعی اقدام اضطراری برای جلوگیری از پیشروی نیروهای شوروی و ایجاد فرصت برای عقب‌نشینی نیروهای نظامی ایران بود.

فدایی‌ها چه کسانی بودند؟

این‌ها یکسری از اهالی بومی بودند که به هر کدامشان یک قبضه اسلحه داده بودند و به نفع نیروهای شوروی کار می‌کردند. در واقع مزدور روس‌ها بودند.

با توجه به روند کلی جنگ جهانی دوم، حمله روس‌ها به آذربایجان قابل پیش‌بینی نبود؟

چرا. از مدت‌ها قبل طرفداران فرقه دموکرات و حزب توده تبلیغات وسیعی را برای توجیه حمله شوروی به ایران تدارک دیده بودند. متفقین، به‌خصوص روس‌ها که از ارتش آلمان شکست سختی خورده بودند، قصد داشتند آذربایجان و سپس سراسر ایران را اشغال کنند



«روایتی ناب از حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰»
در گفت‌وشنود با سرتیب سیروس لطفی

روشنفکران

زمینه‌ساز اشغال آذربایجان شدند

تا به قول خودشان، از پشت جبهه آلمانی‌ها به آنها حمله کنند. نکته دردناک این است که به دلیل جور و ستم حکومت مرکزی، بسیاری از اهالی آذربایجان دلشان می‌خواست از تنش شوروی این منطقه را اشغال کند و در ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴ – که فرقه دموکرات حکومت را در آن منطقه به دست گرفت– عده زیادی از روشنفکران آذربایجان با آنها همدل و همراه شدند. **به نظر شما چرا ارتش ایران نتوانست حتی برای یک روز در برابر متفقین مقاومت کند؟**

حزب توده و هواداران آن در آذربایجان، به شکل گسترده‌ای تبلیغ و مردم را برای پذیرش نیروهای شوروی آماده کردند، بنابراین هنگامی که روس‌ها وارد آذربایجان شدند، زمینه کاملاً برای حضور آنها آماده بود. حتی بعضی از مردم به استقبال آنها رفتند! توده‌ای‌ها در جلب قلوب مردم ید طولایی داشتند و با انجام کارهای عام‌المنفعه و رفع مشکلات مردم، خودشان را در دل آنها جا می‌کردند.

در مورد خانواده خود شما هم از این‌خاصه خبری‌ها کردند؟

بله، یک روز مادرم را به منزل فردی به نام طباطبایی دعوت کردند و در آنجا به عنوان خون‌بهای پدرم، مبلغ ۱۵۰۰ تومان به مادرم دادند. مادرم هم خوشفکری به خرج داد و با این پول یک خانه دو طبقه در محله چرنداب تبریز خرید و ما را با آنجا برد تا مدیگر زیر بار منت عمومیان نجاشیم. آن روزها خانواده‌هایی که دستشان به دهانشان می‌رسید، همراه عروس، پیرزن دایه‌ای را به خانه شوهر می‌فرستادند. مادرم هم در دایه‌ای‌هاش که ما به او می‌گفتم ننه بعد که به کرپلا رفت، کربلایی سلطان صدایش می‌زدند. او بسیار به مادرم علاقه داشت و به حرمت او، تا مدت‌ها به خاطر فوت پدرم، موهایش را حنا رنگ‌داشت. او واقعاً شجرتی بود و برای من و خواهرها و برادرهایم خیلی زحمت کشید. **پس از فوت پدرتان امور خانواده چگونه اداره می‌شد؟**

راه‌آهن مستمری ۶۱ تومانی مقرر کرده بود و با همان زندگی می‌کردیم.

باز گزردیم به بحث. از اشغال آذربایجان توسط قوای شوروی می‌گفتید…

قوای شوروی در تبریز و شهرهای اطراف آن مستقر شدند و کم‌کم اداره آذربایجان را به حزب توده و فرقه دموکرات واگذار کردند.

دولت مرکزی در قبال این اشغال چه کرد؟
نیروهای شوروی تا شهر میانه پیش آمدند و در آنجا ارتش ایران، کمی مقاومت کرد. دولت مرکزی ایران تا جنوب میانه، یعنی تا نزدیکی «پل دختر» – که خراب شده بود– آمد. در واقع حکومت مرکزی ایران، فقط تا جنوب میانه را در اختیار داشت و از میانه به بالا، کلاً در اختیار قوای روسیه بود. به نظر می‌رسید شوروی با اشغال آذربایجان به هدف خود که مبارزه با عوامل آلمان در ایران بود، دست پیدا کرده بود.

در جنگ ایران و عراق، عسده مقاومت را مردم در کنار نیروهای نظامی انجام دادند. چرا کسی در برابر متفقین مقاومت نکرد؟

در آن دوره از نظم و امنیت و آرامش خبری نبود و هر کسی در گوشه‌ای، سناز خودش را می‌زد. فرقه دموکرات در دوره حاکمیت در آذربایجان، از یک عده ارادال و اوپانش چاقوکش حمایت کرد و آنها را پرورش داد تا هر کسسی را که با آنها مخالفت کرد، بکشند! معروف‌ترین این چاقوکش‌ها، اسمش «گاریخت کاظم» بود که مردم به‌شدت از او وحشت داشتند

گفت‌وگو

کفت‌وگو ۸۸۴۹۸۴۹۹



«روایتی ناب از حمله متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰»
در گفت‌وشنود با سرتیب سیروس لطفی

روشنفکران

زمینه‌ساز اشغال آذربایجان شدند

و یزن بهادر و چاقوکش تبریز بود. روس‌ها با تقویت حزب توده حساسی در آذربایجان جسا خوش کرده بودند. فرقه دموکرات توانست یک سال در تبریز حکومت کند. وضعیت به‌قدری مضحک و در عین حال دردناک شده بود که فردی به نام بی‌ریا – که قبلاً تنبک می‌بود و برای بچه‌ها دلقک‌بازی درمی‌آورد– وزیر آموزش و پرورش فرقه دموکرات شد. آن موقع در دبستان بهزاد درس می‌خواندم. اسم معلم ما هم خانم برهان بود. یک‌وقت دیدیم آقای بی‌ریا با کت و شلوار و کراوات و کلاه شاپوی شیک برای بازرسی وارد کلاس ما شد و در همان نگاه اول، یک دل نه صد دل عاشق خانم برهان – که از خانواده‌های اصیل تبریز بود– شد. قسه این عاشقی در همه جا پیچید و سرانجام آنها با هم ازدواج کردند. یاد هستت یک بار آقای بی‌ریا به کلاس ما آمد و خانم برهان خیلی از من تعریف کرد. آقای بی‌ریا هم به عنوان جایزه یک بسته مداد رنگی و یک کتاب داستان ترکی به من داد.

شما در دوره‌ای که دموکرات‌ها حکومت کردند، به مدرسه رفتید؟

بله.

برنامه آموزشی آنها چگونه بود؟

آنها در واقع با برنامه‌های درسی خود، مرام کمونیستی را تبلیغ می‌کردند. شوروی قصد داشت آذربایجان را از ایران جدا کند. یعنی همان کاری که با جمهوری آذربایجان و قفقاز و جاهای دیگر کرد. آنها برای



آنتیگیزه ششما، دبیرستان لطفی

دبیرستان ششما چه عاملی سبب شد نیروهای شوروی که حتی تا مرحله تشکیل حکومت توسط فرقه دموکرات هم پیش رفته بودند، خاک آذربایجان را ترک کنند؟
مهم‌ترین عامل فشار آمریکا و انگلیس بود. آنها می‌خواستند شوروی را از میدان بیرون کنند تا خودشان جای او را بگیرند. من خودم در آلمان و آمریکا تحصیل کردم و از شیوه‌ها و سیاست‌های آنها اطلاع کافی دارم. در دوران جنگ تحمیلی هم برای اطلاع تاکتک، به مسکو، بوتشوی آیرس و چند پایتخت دیگر جهان سفر کردم. لذا آنچه می‌گویم مستند به تجربه‌های تاریخی و تجربه‌های شخصی خودم است.

انتیگیزه ششما از رفتن به دبیرستان نظام و سپس خدمت در ارتش چه بود؟
در آن دوران از کار و کاسبی خبری نبود. پس از اینکه قوای شوروی از ایران رفتند، ارتش ایران به‌تدریج جان گرفت. نکته دیگر این بود که روس‌ها پدرم را کشته بودند و دلم می‌خواست به عنوان یک نظامی بتوانم با دشمنان کشور بجنگم. همیشه از روس‌ها بدم می‌آمد و با اینکه در آمریکا تحصیل کردم، از امریکایی‌ها هم بیزارم.

و سخن آخر؟

با مطالعه و بررسی تاریخ معاصر ایران به‌خوبی درمی‌یابیم همواره بزرگ‌ترین مسائل و مشکلات را در کشور ما امریکایی‌ها ایجاد کرده‌اند، بنابراین نباید از مکر و حیله آنها غافل بنایم.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

برخی راستگنان، به فرقه دموکرات در دوران تسلط این گروه شهر تبریز

پیش‌خواب

به بهانه انتشار اثر تاریخی – پژوهشی «اسلام‌ستیزی غرب و کلیسا»

آیا کلیسا با موج تبلیغ علیه اسلام هماهنگ است؟

درباره بنیادگرایی، خشونت غربی و همگامی یاپ پیشین واتیکان با آن به نکاتی اشاره روشن می‌کند که هدف مورد نظر ما را به خوبی روشن می‌سازد: «حملات نژادپرستانه، به‌ویژه علیه مسلمانان ادامه دارد. ما هنوز در عصر هجوم صلیبی‌ها هستیم. فرانسه را نگاه کنید. امام جماعت مسجد بزرگ پاریس را که یک انسان هوادار دیالوگ و یک اندیشمند اسلامی است و فرهنگ‌های دیگر را هم رد نمی‌کند بازداشت کرده‌اند. خب این، خطر هجوم مردم شمال آفریقا بر ضد غرب را اعلام می‌کند. در مورد تهدید بنیادگرایی اسلامی اعتقاد دارم بنیادگرایی واقعی از آن غرب است که درصدد تحمیل فرهنگ و حاکمیت خویش است و به همین دلیل موجب واکنش مشابه در اسلام می‌شود. اصلاً غرب در ذات خود تمایل به قتل‌عام کردن مردم دارد. چه نمونه‌هایی را مثال بزنم؟ نابودی سرخ‌پوستان آمریکا؟ برده‌فروشی؟ فاجعه هیرووشیما؟ و در آخر حمله به عراق با تبلیغات صندوق بین‌المللی پول و زیر پرچم امریکابرای سرکوب و قتل‌عام مردم… این خلاصه تمدن غرب است. آیا می‌دانید ۸۰ درصد ثروت و سرمایه جهان توسط ۲۰ درصد جمعیت جهان کنترل و مصرف می‌شود؟ دهها میلیون نفر در سال فقر و محرومیت می‌میرند و در واقع یعنی هر روز یک واقعه هیرووشیما در این میان یاپ هم با فتاوی خود اتحادیه نژادپرست غرب را استحکام می‌بخشد. یاپ ژان پل دوم یک نمونه و مدل از بنیادگرایی کنونی است. به یاد بیاورید که وی ژنرال پینوشه را تبرک کرد شده است… که جناب ژوزف راتزنگر با یک یاپ بندیکت شانزدهم، یاپ سابق با یک سخنرانی بر ضد پیامبر اکرم(ص) در آلمان به این دشمنی جنبه رسمی و علنی داد و جورج بوش کوچک، رئیس جمهوری اسبق امریکا همزمان و به صراحت از جنگ مقدس صلیبی

■ **حجت‌الاسلام سیده‌ادی خسروشاهی**

اسلام‌هراسی یا به‌عبارت‌روشن‌تر اسلام‌ستیزی پدیده جدیدی در غرب مسیحی نیست. از زمان ظهور اسلام به تعبیر قرآن مجید «حبار و رهبان» همواره در حال توطئه بر ضد اسلام و مسلمین بوده‌اند که بعدها و از زمان‌های بسیار دور همچنان ادامه یافته و در دوران جنگ‌های صلیبی مأموران کلیسا به مرحله تکاملی خود رسیده است… در عصر ما علاوه بر اینکه جنگ‌های صلیبی نیابتی در اغلب کشورهای اسلامی، عربی و آفریقایی ادامه دارد و هم‌روزه هزاران مسلمان بی‌گناه توسط مزدوران عرب و غرب با سلاح‌های اهدایی امپریالیسم غرب و صهیونیسم بین‌الملل قتل‌عام می‌شوند، در این میان پدران روحانی و در رأس آنها عالیجناب یاپ به دعا و نیایش فقط برای مسیحیان و برکت‌بخشی و قدیس‌سازی! مشغولند و گویا از این فجاجع ضدبشری هم کیشان خود اصلاً آگاه نیستند.

اسلام‌هراسی کنونی در غرب بسر ضد هر کسی که مسلمان نامیده می‌شود یا فقط پوشش اسلامی دارد، به‌طور گسترده‌ای ادامه داشته و در عمل تبدیل به اسلام‌ستیزی شده است… که جناب ژوزف راتزنگر با یک یاپ بندیکت شانزدهم، یاپ سابق با یک سخنرانی بر ضد پیامبر اکرم(ص) در آلمان به این دشمنی جنبه رسمی و علنی داد و جورج بوش کوچک، رئیس جمهوری اسبق امریکا همزمان و به صراحت از جنگ مقدس صلیبی

آموزش‌های ابتدایی از شوروی معلم آورده بودند تا مغز بچه‌های آذربایجان را با افکار خودشان پر کنند. **پس از سقوط فرقه دموکرات، شاهد چه حوادثی بودید؟**

پس از اینکه فرقه دموکرات آذربایجان سقوط کرد، محمدرضا پهلوی به تبریز آمد و از آنجا بازدید کرد. بعد هم که جریان نهضت ملی نفت و کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد و دولت دکتر مصدق سقوط کرد. من آن موقع سال آخر دبیرستان را می‌گذراندم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد، پاک‌سازی وسیعی هم در مراکز نظامی آذربایجان صورت گرفت. به‌طوری که کلاً ۲۰ نفر بیشتر در دبیرستان نظام باقی نماندند. قبولی در مدرسه نظام بسیار دشوار بود و من شش ماه انتظار کشیدم و با سپردن ضوابط سنگین، صلاحیتم قبول شد و مراد دبیرستان نظام پذیرفتند.

به نهضت ملی نفت و کودتای ۲۸ مرداد اشاره کردید. این دو رویداد بزرگ در آذربایجان – که به قول شما مردم توسط حزب توده طوری توجیه شده بودند که از اشغال آذربایجان توسط شوروی چندنان ناراضی نبودند – چه پیامدهای داشتند؟

مردم آذربایجان عمیقاً مذهبی هستند. به همین دلیل وقتی افسران و سربازان شوروی پس از اشغال آذربایجان در خیابان‌ها بد مستی و به نوامیس مردم تعرض کردند، به غیرت مردم بر خورد و بسیاری از آنها را کشتند و توانستند این رفتارها را متوقف کنند. نهضت ملی که شروع شد، مخصوصاً بازاری‌ها از دکتر مصدق پشتیبانی کردند. علاقه مردم به دکتر مصدق به‌قدری زیاد بود که پارچه و لباس مصدقی در تبریز مد شد. کارخانه‌های نساجی هم از این نوع پارچه تولید می‌کردند و به کارگاه‌های تولید لباس می‌فروختند.

به نظر شما چه عاملی سبب شد نیروهای شوروی که حتی تا مرحله تشکیل حکومت توسط فرقه دموکرات هم پیش رفته بودند، خاک آذربایجان را ترک کنند؟
مهم‌ترین عامل فشار آمریکا و انگلیس بود. آنها می‌خواستند شوروی را از میدان بیرون کنند تا خودشان جای او را بگیرند. من خودم در آلمان و آمریکا تحصیل کردم و از شیوه‌ها و سیاست‌های آنها اطلاع کافی دارم. در دوران جنگ تحمیلی هم برای اطلاع تاکتک، به مسکو، بوتشوی آیرس و چند پایتخت دیگر جهان سفر کردم. لذا آنچه می‌گویم مستند به تجربه‌های تاریخی و تجربه‌های شخصی خودم است.

انتیگیزه ششما از رفتن به دبیرستان نظام و سپس خدمت در ارتش چه بود؟
در آن دوران از کار و کاسبی خبری نبود. پس از اینکه قوای شوروی از ایران رفتند، ارتش ایران به‌تدریج جان گرفت. نکته دیگر این بود که روس‌ها پدرم را کشته بودند و دلم می‌خواست به عنوان یک نظامی بتوانم با دشمنان کشور بجنگم. همیشه از روس‌ها بدم می‌آمد و با اینکه در آمریکا تحصیل کردم، از امریکایی‌ها هم بیزارم.

و سخن آخر؟

با مطالعه و بررسی تاریخ معاصر ایران به‌خوبی درمی‌یابیم همواره بزرگ‌ترین مسائل و مشکلات را در کشور ما امریکایی‌ها ایجاد کرده‌اند، بنابراین نباید از مکر و حیله آنها غافل بنایم.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.



در قتل‌عام سارایوو شریک غرب باشد. آیا این یاپ نبود که برای به رسمیت شناختن کرواسی و اسلونی سسر از پانمی شناخت. آن هم تنها به دلایل قومی – کاتولیکی؟! اینها نظیر فرانسه در رواندا و امریکا در هائیتی عمل می‌کنند. اول ارتش را روشن می‌کنند و سپس برای خاموش کردن آن ادای مأموران آتش‌شنایی را درمی‌آورند! کلیسای کاتولیک به جای کمک به صلح جهانی خود آتش بیار معرکه شده است. البته مشخصاً یاپ جاننشین سنت پیترو را می‌گویم! متأسفانه خط ژان پل دوم همچنان در دربار پیتر باقی خواهد ماند، زیرا او اسقف‌ها و کاردینال‌ها را در کل جهان تغییر داده و همگی افراد جدید را از خط خود انتخاب کرده است.»

بدین ترتیب روزه گارودی با صراحت خاص خروجی چگونگی بنیادگرایی واقعی و اتحاد نامقدس و شوم نژادپرستانه غربی‌ها (کلیسا و امپریالیسم) را نشان داده است و ماهیت تمدن! غرب را روشن می‌سازد. قتل‌عام توده‌ها، غارت ثروت ملت‌ها، تحمیل فرهنگ و سلطه سیاسی خود بر دیگران، دفاع از روش‌های ضدانسانی به خاطر انگیزه‌های نژادپرستانه قومی – مذهبی و در واقع تهاجم تمام عیار بر ضد مسلمانان در سراسر دنیا حتی در مورد اقلیت‌های مسلمان درون کشورها به اصطلاح آزادا و دموکراتیک غرب و اکنون باید بدوند به‌بوشی بیرسیم: موضع گیری واقعی یاپ بندیکت قبلی و یاپ فعلی فرانسسیس و کل کلیسا و واتیکان در قبال اشغال اسلام‌هراسی و اتهامات بر ضد مسلمانان نه تنها موضع قاطع و رسمی نمی‌گیرد، بلکه خود به نحوی پنهان یا آشکار با همکاری امپریالیسم آتش بیار معرکه است و آن‌وقت باید پرسید چگونه از گفت‌وگوی بین ادیان و حوار مسیحی – مسلمان سخن می‌گوید؟ داوری را به عهده وجدان‌های بیدار می‌گذاریم.